

کتاب و کتابت در اسلام

۲ - در اخبار

(قسمت دوم)

نوشته محمد رجیبی ۱۸

چکیده: از مجموع روایات ذکرشده در باب کتاب و کتابت (قسمت اول) چنین برمی آید که «نوشتن» فرع بر «گفتن» و صرفاً وسیله‌ای برای «ثبت» الفاظ شفاهی نیست؛ زیرا قرآن مجید با تأکید به تعلیم ازلیم قلم به انسان، «کتابت» را بعنوان نوعی «بیان مستقل» دارای اصالت و اعتبار ذاتی می‌داند. با توجه به معنای «بیان» در قرآن مجید که به عالیترین مرتبه تفکر معنوی اطلاق شده است، می‌توان گفت که کتابت حقیقی و اصیل، مابقی از ابواب تفکر است که در زبان و با زبان صورت می‌پذیرد ولی در عین حال، از عالم تفکر توأم با بیان شفاهی جداست و مقتضیات خاص خود را دارد.

با جمع تمام جهات یاد شده می‌توان گفت در تفکر قدسی اسلامی که مبتنی بر اصالت ذات ثابت الهی است، اسماء و صفات ثابت آن ذات اقدس، باطن و حقیقت عوالم ملک و ملکوت محسوب می‌شوند. چه، هر مرتبه از سلسله مراتب طولی وجود، مظهر یکی از اسماء محیط الهی است و در عرض هر مرتبه نیز آغاز و انجام هر چیز، ظهورات مختلف اسماء محاط لطف یا قهر حق تعالی است. این معنا که در قرآن مجید ضمن آیات مکرر و از جمله در آیه

شریفه « هو الاول والاخر والظاهر والباطن »^{۴۹} تصریح گردیده است، در اخبار و احادیث متعدد تفصیل یافته است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در دعای مشهور « کمیل » مناجات خود را با این عبارات آغاز می‌کند:

- خداوند گارا! ترا به « رحمت » ت می‌طلبم که هر چیز را فراگرفته است... و به « اسم » هایت که ارکان هر چیز را پر کرده است؛ و به « علم » ت که بر هر چیز احاطه دارد؛ و به « روشنایی روی » ت که هر چیز بدان واسطه تابناک است. ای روشنایی! ای بی نهایت مقدس! ای آغاز نخستین‌ها و ای فرجام آخرین‌ها!...^{۵۰}

این نحوه تفکر معنوی، در هر شأنی از شئون زندگی، به هنگام مواجهه با امور متغیر و ثابت، همواره اصالت را به ثبات می‌دهد و تغییرات و تبدلات مستمر را بر مبنای اصولی ثابت تبیین می‌کند؛^{۵۱} چنانکه در طبیعت، حرکت دائم اجرام سماوی را ناشی از « حسابی معین » می‌داند که جاری بر « زمان و مکان معین » است و در تاریخ نیز پیروزی نهانی حق بر باطل و نابودی استکبار و کفر را « سنت تبدیل‌ناپذیر خداوند » تلقی می‌کند:

- (گردش) خورشید و ماه با حسابی معین است.^{۵۲}
- (خداوند) آسمان و زمین را به « حق » آفرید؛ شب را بر

۴۹. س حدید، آ ۳

۵۰. ر. ک به طلیعه دعای کمیل، کتب ادعیه

۵۱. اهل تحقیق می‌دانند که بین « ثابت » و « ساکن » فرق اساسی وجود دارد. صفت ثابت به امری نعلق می‌گردد که در شان آن « حرکت » متصور نیست؛ نظیر ثبات حقیقت ریاضی « ۱ = ۱ » که بالذات اقتضای حرکت ندارد. اما صفت ساکن متعلق به اشیاء و اموری است که ثابت « حرکت » دارند. چنانچه در آن شان نقرر داشته باشند « متحرك » هستند و در غیر آن حالت، « ساکن » شمرده می‌شوند.

روز و روز را بر شب پوشانید و خورشید و ماه را مسخر -
اراده خویش - ساخت تا هر کدام در زمان معین گردش
کنند... ۵۳

- خورشید در جایگاه معین خود، در حرکت است و

این « تقدیر » خداوند مقتدر و داناست. و برای ماه نیز
جایگاههای مختلفی را معین ساختیم تا - با سیر در آنها -
همچون شاخه نخل - به جایگاه نخست خود - باز گردد. نه
خورشید را سزد که به ماه رسد و نه ماه را سزد که از
خورشید پیشی گیرد و هر کدام بر مدار معینی شناورند. ۵۴

- (مشرکان عرب) سختترین سوگندها را به نام خداوند یاد

می کردند که اگر پیامبری - به هدایت آنان - بیاید،
نسبت به هر کدام از امتها - ی یهود و نصارا - هدایت
یافته تر خواهند بود. اما آنگاه که پیامبری آمد جز بر
نفرت آنها افزوده نشد؛ زیرا در زمین استکبار پیشه کرده
بودند و بدسگالی روا می داشتند. بدسگالی جز بدسگالان
را فرو نگیرد؛ پس آیا - مستکبران - جز سرنوشت اسلاف
خود را انتظار دارند؟! هرگز در سنت
خداوند « تبدیل » ی نخواهی یافت و هیچگاه
در سنت خداوند « دگرگونی » نخواهی دید. ۵۵

- آیا هرگز ندیدی که خداوند چگونه « کلمه پاك » را به

درختی پاك مثل زده است که ریشه آن
- در زمین - « ثابت » و شاخه آن در آسمان است؟! ... و

مثل « کلمه پلیدی » چون درخت پلیدی است که ریشه‌اش - به زمین فرو نرود، بلکه - بر روی زمین افتد و برای آن هیچ‌گونه قراری نیست. خداوند مؤمنان را به « قول ثابت » در زندگی دنیا و آخرت « تشبیهت » کرده است...^{۵۶}

واضح است که در چنین نظرگاهی کلام مکتوب و ثبت شده بر گفتار شفاهی ناپایدار تقدم و رجحان ذاتی دارد و این، سوای آثار و عوارضی است که بر ذات « کتابت » مترتب و طاری می‌شود. زیرا بر خلاف نظر رایج و نحوه تلقی عمومی که « نوشتن » را فرع بر « گفتن » و صرفاً وسیله‌ی برای ثبت الفاظ شفاهی بشمار می‌آورد، قرآن کریم با تصریح به تعلیم ازلی « قلم » به انسان، بر این نکته عمیق و شایان اهمیت تأکید نموده است که « قلم » گذشته از ثبت گفتار، خود به عنوان نوعی « بیان مستقل » دارای اصالت و اعتبار ذاتی است.

این معنا مورد اتفاق قاطبه مفسران کلام الهی است و در تفاسیر شیعه و سنی محل تأکید قرار گرفته است. طبرسی مفسر نامدار شیعی قرن ششم در تفسیر بزرگ « مجمع البیان » وجه اخیر را چنین وصف کرده است:

- « بیان » بر دو قسم است: « بیان با زبان » و « بیان با سرانگشتان ». بیان با زبان را زمان از بین می‌برد، ولی بیان با قلم در گذر روزگار باقی می‌ماند...^{۵۷}

ابوالفتح رازی شیعی نیز همین معنا را در تفسیر مشهور فارسی خود آورده است:

- ... گفته‌اند « بیان » دو است: « بیان لسان » و « بیان بنان ». اما بیان لسان منسی شود به شهر و اعیان و بیان بنان برای تشبیه اقلام باقی بماند بر لبالی و ایام...^{۵۸}

فخر رازی مفسر شهیر اهل تسنن هم با کلام نافذ خود نسبت به تمییز دو مقوله مذکور چنین تنبیه می‌دهد:

- قلم صیادی است که دانش‌ها را صید می‌کند؛ می‌گریاند و می‌خنداند؛ با رکوع آن خلایق به سجده می‌افتند؛ و با حرکت آن دانش‌ها در گذر روزها و شبها باقی می‌مانند. داستان قلم نظیر حکایت زکریا است « آنگاه که پروردگارش را با آوایی پنهان آواز داد »^{۵۹}. او دم بر نیآورد ولی شنوید! آری، چنین است داستان قلم که سخن نمی‌گوید ولی خاوران و باختران را می‌شنواند. پس منزله است خداوندی که با سیاهی مرکب قلم، دین خود را تابناک ساخت؛ آنگونه که ترا با سیاهی چشم بینایی عطا فرمود. بنابراین، قلم قوام انسان است و انسان قوام عین.^{۶۰} « قلم نایب زبان است » زیرا قلم نایب

۵۸. تفسیر ابوالفتح رازی، تصحیح ابوالحسن شعرانی، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۹۸، ج ۱۱، ص ۲۲۵

۵۹. س. مریم، آ ۳

۶۰. این عبارت واجد ابهام زیبایی است که با جمله قبل تناسب دارد؛ زیرا لفظ انسان به مردهک چشم نیز اطلاق می‌شود و عین هم به معنای عالم واقع و هم به معنای چشم است. بنابراین جمله مزبور دارای دو معنای ظاهری و باطنی است: الف) سیاهی، قوام مردهک است و مردهک نیز قوام چشم است. ب) کنایت رحمانی مرتبه کمال انسانی است و انسان نیز مرتبه کمال عالم واقع است. بدین معنی، همانگونه که به اراده الهی « عالم واقع » در انسان قوام می‌یابد و او را در مقام « عالم کبیر » اشرف مخلوقات می‌سازد، « کتابت رحمانی » نیز بشابۀ منتهی مرتبه متعالی از تفکر

زبان می‌شود ولی زبان جایگزین قلم نمی‌گردد...^{۶۱}

بنابر این، با تذکر بدین معنا که در فرهنگ قرآن تعلیم غیبی « بیان » توسط خداوند به بشر، فقط اعطای ابزاری برای ایجاد ارتباط با دیگران و انتقال افکار نیست بلکه گشودن باب دیگری از « تفکر » است که در زبان و با زبان تحقق پیدا می‌کند، درمی‌یابیم که « کتابت » نیز بعنوان نوع دیگری از بیان، باب مستقلی از ابواب تفکر انسانی است که با حقیقت و باطن زبان ارتباط دارد.

مقدمتاً التفات به معنای لغوی « بیان » در زبان عرب و نیز آیات و احیاری که غرض از جعل آسمانی این اصطلاح را تشریح می‌کند، فهم تلقی خاص قرآن مجید از « بیان » را آسانتر می‌سازد.

بیان در لغت به معنای کشف^{۶۲}، شهود^{۶۳}، ظهور^{۶۴}، پیدا کردن^{۶۵}، آشکار ساختن و جدا شدن^{۶۶} است. راغب اصفهانی و اغلب لغویان و مفسران در معنای اصلی « کشف » اتفاق نظر دارند. کشف که معادل فارسی آن « پرده برداشتن » است، معنایی بسیار وسیع‌تر از سخن گفتن و حتی فکر کردن به معنای متداول لفظ دارد. در این باب راغب اصفهانی چنین آورده است: « بیان پرده برداری از چیزهاست و اعم از « نطق » اختصاص یافته به انسان است...»^{۶۷} وی سپس در تشریح عمومیت معنای بیان نسبت به نطق، می‌افزاید: « برخی گفته‌اند بیان بر دو وجه است: اول وجه نتجیزی است که عبارت از اشیاء و اموری است که بر حالی از احوال

۶۱. ترجمه متن عربی از التفسیر الکبیر، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ج ۳۴، ص ۱۷

۶۲. مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی

۶۳. تکملة الاصفاف، علی بن محمد الادب، بکرینی، نشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

۶۴. قاموس المحیط، فیروز آبادی

۶۵. تراجم الامام، به کوشش مسعود فاسمی - محمود مدبری، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ص ۶۵

موجودات دلالت می‌کند. دوم، وجه اختباری است؛ خواه نطق باشد یا کتابت و یا اشاره...»^{۶۸}

اگر بخواهیم تصور روشنی از بیان به شرح مذکور ارائه دهیم، باید آنرا جمع تمام اقسام دلالات عقلی، طبیعی و وضعی بدانیم و این، امری فراتر از بیان بشری است؛ زیرا به زبان حال تمام موجودات - اعم از حماد، نبات، حیوان و انسان - اطلاق می‌شود. بدین اعتبار، هر پدیدار طبیعی که دال برحالی از احوال جهان آفرینش است، مشمول «دلالت عقلی» است و هر گونه تغییر و تبدل احوال جانداران که به اقتضای طبع آنها روی می‌دهد، مساوی با «دلالت طبیعی» است. لذا «وجه تجیزی بیان» بر هر دو نوع دلالت مزبور قابل حمل است. اما «دلالت وضعی» که به فکر و اراده انسان باز می‌گردد، در نوع «لفظی» خود، به «زبان عبارت» اطلاق می‌شود که تاظر به ظاهر و باطن لفظ است و نطق و کتابت را شامل می‌گردد. ولی نوع «غیر لفظی» دلالت وضعی به «زبان اشارت»^{۶۹} رجوع دارد و صرفاً معطوف به باطن کلمات است؛ نظیر آنچه بواسطه نقاشی، موسیقی، معماری و غیرذلك بیان می‌شود. در مجموع، اقسام لفظی و غیرلفظی دلالت وضعی، در ذیل «وجه اختباری بیان» قرار می‌گیرد.

بهر حال، مذاقه در وجه اطلاق بیان به کلام - شفاهی یا کتبی - کاشف از حقیقتی است که روح تفکر دینی و خاصه اسلامی بشمار می‌آید. زیرا کشف، رفع حجاب ظاهر از باطن اشیاء و امور است که با رسوخ در واقعیت آنها و سپس گذشت از آن برای شهود «حقیقت» مکنون در موجودات تحقق می‌یابد. این سیر که همچنان از باطن اشیاء و امور به باطن

۶۸ و ۶۹. ترجمه متن عربی از مفردات الفاظ القرآن، کتابفروشی مرتضوی، جات دوم، ص ۶۹.

۶۹. 'مصطلح «زبان اشارت» در عرفان و تصوف سیر استعمال می‌شود و بی وجه دیگری دارد. در قاموس عرفان، زبان اشارت مشعر بر بیان آن مسئله از معانی و حقایق منعالی است که در کشف و شهود اولیاء الهی بر آنان آشکار می‌شود و هرگز در قالب الفاظ و عبارات نمی‌گنجد.

باطن آنها ندوام می‌یابد، قرین معرفتی حضوری است که با سلوک عملی و نظری سالکان وادی تقوا و ایمان، در صراط مستقیم وحی و به افتخار اولیاء الله، متحقق می‌شود.^{۷۰}

حقیقت متعالی از واقعیت، همان است که در معرفت‌شناسی دینی به عنوان «جلوة الهی» یا «اسم الله» محل اعتنای تام حکمای انسی است و جهت وحدت و ثبات امور متکثر و متغیر است. بدین اعتبار، تمام اشیاء و امور «واقعی» جهان - که کثرات متغیر هستند - به امر واحد و ثابتی رجوع دارند که همان اسم الهی یا حقیقت مکنون در باطن آنهاست و ظهور آن سبب «وقوع» تظاهرات کثیر و متغیر در زمان و مکان فانی گردیده است. ازینرو می‌توان گفت که اسم الله یا حقیقت امور واقعی، بمثابه «ظرف»ی است که جمیع واقعیات را در خود جای داده و آنها را تابع صورت خود ساخته است. اما این «ظرف» در تمام ادوار تاریخی ثابت نیست، بلکه در هر دوره با ظهور اسم جدید و نسخ اسم پیشین تغییر می‌کند؛ چه، آغاز هر دوره تاریخی با ظهور اسمی از اسماء الهی همراه است که با اسماء ادوار قبل و بعد از خود تفاوت و تمایز اساسی دارد. لذا در نظرگاه تاریخی اسلامی، ظرف و مظهر تاریخ، دانما در تغییر است و با تجدید اسماء الهی، تاریخ نیز در تجدید و حدوث مدام است و تکرار در آن راه ندارد:

- ینذهب الیوم بما فیه و یجیی الغد لاحقاً به: «امروز» با

آنچه در آن است، می‌گذرد و «فردا» از پی آن

۷۰. وصول به مراتب مختلف معرفت حضوری دینی که در قرآن مجید از آنها به علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین تعبیر شده است، مشروط به خوف احلال، تدکیر به مرگ و قبر مرانی (نرس آگاهی، مرگ آگاهی و دل آگاهی) است که تفصیلاً در مباحث معرفت‌شناسی دینی در فصول مربوط به «علم» کتب روانی و عرفانی نشریح گردیده است. | اصطلاحات نرسی آگاهی، ۴، آگاه، ۵، آگاه، ۱۱ استاد دکت صد احمد داده است |

می‌آید.^{۷۱}

- لا ینال العبد نعمة الا بفراقِ اُخرى و لا یستقبل یوماً من عمره الا بفراقِ آخَر من آجلِه: بنده به نعمتی - تازه - نرسد مگر آنکه از نعمتی - دیگر - بریده شده باشد و به پیشباز روزی از زندگی خود نرود مگر آنکه روز دیگری از عمر خود را سپری کرده باشد.^{۷۲}

- (خداوند) هر روز در کار جداگانه‌ای است.^{۷۳}

- اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ لَا یَمُوتُ وَلَا تَنْقُضُ عَجانِبُهٗ، لِانَّهٗ کُلُّ یَوْمٍ فِی شَئٍ مِنْ اِحْدَاثٍ بِدِیْعٍ لَمْ یَکُنْ: سِیَّاسٍ مُطْلَقٍ سِزَاوَارِ خداوندی است که مرگ ندارد و شگفتی‌های او پایان نیابد؛ زیرا که او هر روز در کار جداگانه برای ایجاد چیزهای تازه‌ای است که هرگز سابقه نداشته است.^{۷۴}

- اگر زخمی بر شما وارد شده است، بدان قوم (دشمن) نیز زخمی رسیده است. ما این « روزگار » را به تناوب و با تفاوت احوال یکام مردمان - مختلف - می‌گردانیم تا خداوند مؤمنان را بشناسد و از شما گواهان گیرد.^{۷۵}

- اَنْ لِلْحَقِّ دَوْلَةٌ وَّلِلْبَاطِلِ دَوْلَةٌ و کُلٌّ وَاَحَدٌ مِنْهُمَا فِی دَوْلَةٍ صاحبه ذلیل: براستی که برای « حق » دوران حکومتی است و برای « باطل » هم دوره حکومتی؛ و هریک از این دو -

۷۱. نهج البلاغه، خلیفه ۱۵۷

۷۲. همانجا، کلمات قصار ۱۹۱

۷۳. س. رحمان، آ ۲۹

۷۴. امام امیر المومنین علی (ع)، اصول کافی، کتاب توحید، باب کلیات توحید، روایت هفتم

۷۵. س. آل عمران، آ ۱۲۰

حق و باطل - در دوره حکومت دیگری، خواراست. ^{۷۶}

- مازال منذ خلق الله آدم دولة لله و دولة لایلیس، فان دولة الله ما هو الا قائم واحد: از زمانی که خداوند آدم را آفرید همواره دوره حکومتی برای خداوند بوده و دوره حکومتی برای ابلیس، اما به حقیقت که فقط دوره حکومت خدا پایدار است. ^{۷۷}

بیان، پرده‌برداری از چنین حقیقتی است و طبعاً آن هم صورتی «تاریخی» دارد. اما چون با ظهور پیامبر خاتم (ص) اسم اعظم «الله» که جامع جمیع اسماء جمال و جلال الهی است، تجلی می‌کند و بمثابه اسم محیط بر تاریخ، به بعثت انبیاء و نزول کتب آسمانی پایان می‌دهد، «بیان» نیز صورت تام و کامل خود را پیدا می‌کند. با ظهور اسم اعظم «الله» - که «حقیقت محمدیه» هم نامیده می‌شود - تمام اسماء محیط لطف و قهر یا جمال و جلال الهی که در ادوار گذشته متجلی بوده‌اند، منسوخ شده و در پرتو «اسم جامع»ی که حقیقت الحقایق و غیب‌الغیوب است، به محاق فرو می‌روند.

پرتال جامع‌تقدم انسان

۷۶. حضرت امام جعفر صادق (ع)، اصول کافی، کتاب ایمان و کفر، باب تعجیل عقوبت الذنوب، روایت دوازدهم

۷۷. امام جعفر صادق (ع)، تفسیر البرهان، مؤسسة الوفاء (بیروت)، چاپ سوم، ج ۱، ص ۳۱۸
توضیح: جمله آخر روایت را می‌توان بدین معنا نیز ترجمه کرد: «اما به حقیقت که دوره حکومت خداوند در «قائم» (امام)ی واحد جلوه‌گر است.» قرینه این معنا خبری دیگر از آن حضرت است که در اصول کافی، کتاب الحجة، باب «ان الائمة کلهم قائمون...»، روایت سوم، مذکور است:

- ... عن عبدالله بن سنان قال: قلت لابی عبدالله (ع): «یوم ندعوا کل اناس بامامهم» قال: امامهم الذی بین أظهرهم و هو قائم اهل زمانه = از عبدالله سنان نقل است که گفت از امام صادق (ع) راجع به معنای آیه «روزی که هر گروه از مردم را با امام آنها فراعوانیم» سؤال کردم و ایشان فرمودند: امام آنها کسی است که در میان آنان است و او «قائم» اهل زمان خویش است.
با این روایت و دهها خبر دیگر که امام رامطهر «دولت خدا» معرفی می‌کند، معنای اخیر نیز موجه بنظر می‌رسد.

بدیهی است که « بیان » محمدی نیز مناسب این مرتبت متعالی است و در نسبت حق با مخلوق، همان روح قرآن یا اسم اعظم « الله » است و در نسبت خلق با حق، کشف حجاب از آن اسم مبارک و عروج انسان به قرب ساحت قدس احدیت است:

- این - قرآن - برای مردم « بیان » است و برای تقوای پیشگان هدایت و پند است.^{۷۸}

امام صادق(ع) نیز همین معنا را مورد تاکید قرار داده و فرموده‌اند:
- البیان الاسم الاعظم الذی به عُلِمَ کل شیء: بیان، همان اسم اعظم است که بواسطه آن هر چیز شناخته می‌شود.^{۷۹}

ترادف « بیان » و « قرآن » و تعلیم ازلی بیان به انسان توسط خداوند نیز شان دیگری از بیان محمدی(ص) را آشکار می‌سازد:

- خداوند رحمان، قرآن را تعلیم داد؟ انسان را آفرید (و) بیان را به او آموخت.^{۸۰}

چنانکه ملاحظه می‌شود و در اخبار منقول در ذیل تفسیر آیات مذکور آمده است، تعلیم ازلی بیان با تعلیم ازلی قرآن قابل جمع است^{۸۱} و این دقیقه، مبین آن است که کلام حقیقی بشر « کلام الله » است و انسان در مقام ذات خویش - مرتبه انسان کامل - متکلم به کلام الهی است و باطن زبان او منزل و مجلای « کلمة اعلا » ی حقیقت مطلق است.

۷۸. س آل عمران، آ ۱۳۸

۷۹. مجمع البیان، نشر دارالمعرفه (بیروت)، چاپ دوم، ج ۹، ص ۲۹۹

۸۰. قرآن مجید، س رحمان، آ ۱ تا ۴

از طرف دیگر، همانگونه که در اخبار متعدد اشاره شده است، تعلیم ازلی بیان به انسان، مترادف با « تعلیم ازلی اسماء» به آدم است^{۸۲}؛ چنانکه تعلیم اسماء، ناظر به « فراگیری» حقایق تشریح و تکوین توسط انسان در عالم غیب است ولی تعلیم بیان، « بازیابی» و « بازگویی» آنرا در عالم شهادت مورد تأکید قرار می‌دهد. وجه اخیر عیناً در مورد تعلیم ازلی قلم هم صدق می‌کند؛ با این تفاوت که « کتابت» اخص از « بیان» است.

بطور کلی و با جمع جمیع جهات ذکر شده، می‌توان گفت که بیان بمنزله تفکر مبتنی بر کشف و شهود اسم اعظم الهی در باطن اشیاء و امور، در سه ساحت مختلف نطق، کتابت و اشاره ظهور می‌کند.

نطق حقیقی، گزارش تفکر دل آگاهانه سالک و اصل، در عالم پر آوای کلمات است که با تفکر او در سکوت محض تفاوت دارد. زیرا آنچه در حین گفتار توأم با تذکر و تفکر، بر انسان مکشوف می‌شود، از طریق تفکر توأم با سکوت و سکون دست نمی‌دهد، و لذا نفس « بیان» بعنوان نحوه بارزی از انحاء تفکر معنوی، مورد تأکید کلام‌الله مجید است.

از طرفی، با توجه به اصالت قلم، این نتیجه حاصل می‌شود که « بیان کتبی» نیز باب مستقلی از ابواب تفکر معنوی است و - چنانکه اشاره رفت - نبایستی با کتابت ساده یعنی « ثبت گفتار شفاهی» خلط شود. لذا آنچه در حال نوشتن متفکرانه - چه انشائی باشد و چه خبری - بر ذهن انسان متجلی می‌گردد، با معطیات سایر انحاء تفکر قابل قیاس نیست و جایگاه خاص خود را دارد.

به عبارت دیگر، « عالم قلم» از « عالم گفتار» جداست و احوال و مقتضیات متفاوت دارد. البته این دقیقه اغلب متحقق در مقامی است که قلم

۸۱ و ۸۲. برای مثال، ر. ک به مجمع البیان، دارالمکتبه الحیة (بیروت)، ج ۶، ص ۸۴ و ۸۵ - تفسیر الکبیر، دار احیاء التراث العربی (بیروت) ج ۲۹، ص ۸۳ تا ۸۵ - تفسیر الصامی، موسسه الاعلی (بیروت)، ج ۵، ص ۱۰۶

نویسنده - تصریحاً یا تلویحاً - بر « انشاء » جاری شود و معانی و مضامین جدیدی را ابداع کند.

آنچه انشائاً از شاکله گوینده یا نویسنده در مقام بیان شفاهی یا کتبی به منصف ظهور می‌رسد، جلوه تفکری است که از سر ضمیر و فطرت ثالث او نشأت می‌گیرد. زیرا اثر انشائی و ابداعی، « شخصیت » نویسنده را متجلی نموده، باطن و مافی‌الضمیر او را بر دیگران مکشوف می‌سازد؛ در حالی که هر گاه قلم در « خبر » سیر کند و امر « واقع » ی را گزارش دهد، جلوه شخصیت نگارنده، اگر نه محو، لاقلاً کمرنگ می‌شود. در همین مورد است که بنا به روایت مشهور « انظر الی ما قال ولانظر الی من قال » - بدانچه گفته شده بنگر، و به گوینده منگر - امکان سنجش « نوشته » با معیاری غیر از آنچه « نویسنده » را با آن سنجیدماند، فراهم می‌شود.

البته در این زمینه نیز غالباً انشاء و ابداع نویسنده، تأثیر خود را به صورت نامرئی در متن خبر باقی می‌گذارد: یا وی به جعل و تحریف خبر می‌پردازد؛ یا از بین اخبار واقعی فقط آنچه را که موافق اغراض خویش می‌یابد انتخاب و ثبت می‌کند و یا آنکه در استنتاج صحیح از اخبار صادق، اخلال نموده و مغالطه روا می‌دارد. به تعبیر منطقیان می‌توان گفت که گزارنده خبر، می‌تواند در ارکان تصویری و تصدیقی خبر تصرف نموده و در نتایج حاصله اعمال نظر کند.^{۸۳}

در مجموع با ملحوظ کردن کلیه موارد یاد شده می‌توان گفت آثار مکتوبی که به نحو جلی یا خفی « انشائی » هستند، واجد همان اعتباری خواهند بود که مصنف یا مؤلف آنها داراست. لذا احکام شرعی و قانونی که بر این آثار جاری می‌شود با آنچه در مورد پدید آورندگان آنها اعمال می‌گردد، تناسب دارد.^{۸۴} اما مکتوباتی که به لحاظ ماهیت « خبری » خود،

۸۳ و ۸۴. اغلب اخبار و احادیثی که در دو قسمت این مقاله مورد استناد قرار گرفته است، ناظر به مکتوباتی است که جهت « انشائی » بر آنها غلبه دارد.

کاملاً و یا تا حدودی از صبغه شخصیت نگارندگان عاری هستند، از قدر و اعتبار متناسب با میزان صحت و اصالت خود برخوردارند. بدیهی است که چنین استنباطی از اخبار مربوط به ظاهر و باطن کثابت، وقتی به تحقق عینی و خارجی نزدیک می‌شود که در ذیل تقسیم نظری آثار مکتوب به «رحمانی» و «شیطانی» و نیز تقسیم کاربردی آنها به «نافع» و «مضر» قرار گیرد و در مجموعه تعلیمات و احکام اسلامی، معنای تام و محصلی داشته باشد.^{۸۵}



شعبه‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی